

از نظریه دانش (معرفت‌شناسی) تا مدیریت دانش: ارائه مدل مفهومی تأثیرپذیری مدیریت دانش از معرفت‌شناسی

حسنعلی نعمتی شمس‌آباد *

محمد موسی‌خانی **

امیر مانیان ***

چکیده:

مسئله این تحقیق تبیین چگونگی تأثیرپذیری رشته مدیریت‌دانش از تئوری‌دانش (یا معرفت‌شناسی) و ترسیم خط سیر این تأثیرپذیری است. هدف اولیه از طرح این مسئله، ارائه یک مدل مفهومی از تأثیرات تئوری‌دانش بر مدیریت‌دانش و بیان قضایا و احکامی است که خط سیر تأثیر را نشان می‌دهد. برای حل این مسئله و رسیدن به هدف تحقیق، ادبیات مرتبط با مبانی معرفت‌شناسی مدیریت‌دانش موجود مرور شد. با بررسی دقیق مباحث مطرح شده در رابطه با تعریف دانش، طبقه‌بندی و نحوه تحقق آن، رابطه مستقیم بین معرفت‌شناسی و مدیریت‌دانش محرز گردید. با بررسی پارادایم‌های موجود در مدیریت‌دانش و رشته‌های مرتبط با آن، رابطه غیرمستقیم معرفت‌شناسی با مدیریت‌دانش از طریق پارادایم‌ها و نظریه‌های مستقر در سایر علوم مرتبط نیز بدست آمد. این روابط کشف شده به صورت ۱۴ قضیه بسیط مطرح و سپس در قالب یک مدل مفهومی ارائه گردید. از ترکیب این قضایا شش قضیه ترکیبی بدست آمد که مسئله تحقیق را تبیین می‌کند. در نهایت کلیه قضایا در قالب یک قضیه تجمیع شد و در به صورت یک نظریه مقدماتی پیرامون خط سیر تأثیرپذیری مدیریت‌دانش از معرفت‌شناسی ارائه گردید. از این مدل می‌توان برای بازخوانی و بازسازی نظریه‌های مدیریت‌دانش و بسط و گسترش این رشته بر مبنای معرفت‌شناسی‌های رقیب استفاده کرد.

مفاهیم کلیدی: مدیریت دانش، تئوری دانش، معرفت‌شناسی، مبانی فلسفی، نظریه‌پردازی، مدل مفهومی

* استادیار مدیریت فناوری اطلاعات دانشکده مدیریت، دانشگاه تهران

** استادیار مدیریت فناوری اطلاعات دانشکده مدیریت، دانشگاه تهران

*** استادیار مدیریت فناوری اطلاعات دانشکده مدیریت، دانشگاه تهران

مقدمه

کلی‌ترین ادعای این مقاله این است که با تغییر در تئوری‌دانش یا مبانی معرفت‌شناسی یک رشته علمی، آن رشته متحول خواهد شد و تحول در یک رشته علمی می‌تواند تحول در عمل را به همراه داشته باشد. در این مقاله تبیین، توجیه و به عبارتی اثبات این ادعای کلی در قالب یک مورد مطالعاتی در قلمرو یک رشته علمی دنبال می‌شود.

رشته‌ای که به عنوان مورد مطالعه در نظر گرفته شده رشته مدیریت‌دانش است. این رشته یک پدیده نوظهور در میان رشته‌های مدیریت است و حدود ۳۵ سال از مطرح شدن آن می‌گذرد (Stankosky, ۲۰۰۵) و محققین بسیاری از سایر رشته‌ها نیز به آن روی آورده‌اند. این رشته به یک چندرشته و یا میان رشته پرتفردار در دانشگاه‌ها در سراسر جهان تبدیل شده است (Wallace, ۲۰۰۷) و هر روز برغناهی مباحث آن افزوده می‌شود. در کشور ما نیز برخی از دانشگاه‌های بزرگ از جمله دانشگاه تهران و تربیت مدرس به تقلید از دانشگاه‌های بزرگ دنیا رشته‌ای را با این نام و با همان محتوی و مبانی مستقر در تمدن غرب ایجاد کرده‌اند.

مسئله این تحقیق یعنی تبیین خط سیر تأثیرپذیری مدیریت‌دانش از تئوری دانش و چگونگی تأثیرگذاری معرفت‌شناسی بر قلمرو علم مدیریت‌دانش از اهمیت خاصی برخوردار است. چرا که اگر این خط سیر کاملاً روشن شود، زمینه برای تحقق هدف بازخوانی و بازسازی این رشته بر اساس معرفت‌شناسی‌های رقیب از جمله معرفت‌شناسی دینی فراهم می‌گردد و علاوه بر افزودن به غنای این رشته، ما را به سوی تدوین «نظریه مدیریت‌دانش دین بنیان»^۱ و تحقق عملی مدیریت‌دانش بر اساس این نظریه در فرهنگ و تمدن ایرانی-اسلامی نزدیک می‌کند. بدون شک مدیریت‌دانشی که هم مبانی آن برگرفته از مبانی معرفت‌شناسی غرب و هم مسائل آن با مسائل فرهنگ و تمدن دینی ما سنخیت نداشته باشد، مشکلی از مشکلات مدیریتی جامعه ما را حل نخواهد کرد. در ادبیات مدیریت‌دانش به اینگونه مسائل نظری و بنیادی کمتر پرداخته شده است و اکثر مطالعات و تحقیقات به صورت یکطرفه صرفاً عمل‌گرایانه و کارکردگرایانه است که ریشه در پارادایم اثبات‌گرائی مسلط بر علم مدرن و تمدن غرب دارد. (موسی‌خانی، مانیان، اخگر، جوادی‌آملی و نعمتی شمس‌آباد، ۱۳۹۳).

در این مقاله، از طریق مشاهده دقیق متون اصلی مدیریت‌دانش روابط مستقیم و غیرمستقیم معرفت‌شناسی با مدیریت‌دانش استخراج شده و به صورت ۱۴ قضیه بسیط مطرح و در قالب یک مدل مفهومی ارائه گردیده است. آنگاه برخی از این قضایای ساده با یکدیگر ترکیب شده و در قالب شش قضیه و گزاره ترکیبی بیان می‌شوند. در نهایت کلیه قضایا در قالب یک نظریه اولیه یا خام^۲ پیرامون خط سیر تأثیرپذیری مدیریت‌دانش از معرفت‌شناسی و برعکس ارائه گردیده است.

پیشینه تحقیق

ادبیات مدیریت‌دانش بسیار گسترده‌تر از آن است که بدون برخورداری از یک چارچوب نظری و مشاهداتی اولیه بتوان آن را به درستی مشاهده و بررسی کرد. از آنجا که مساله این مقاله تبیین رابطه معرفت‌شناسی و مدیریت‌دانش است، در مرور پیشینه تحقیق تأکید بر مقالاتی است که به نحوی از انحاء مسائل فلسفی و نظری مدیریت‌دانش را مدنظر قرار داده‌اند. هر چند این مقالات به نسبت گستره ادبیات مدیریت‌دانش اندک هستند اما از محتوای بسیار غنی برخوردارند و فهم آنها نیاز به مقدماتی از جمله آشنایی با معرفت‌شناسی و فلسفه‌علم دارد. با توجه به مقدمه فوق در این قسمت برخی از مقالاتی که در حیطه مسأله این تحقیق قرار می‌گیرند، بررسی می‌شود.

مدیریت دانش و فلسفه

تقریباً غیر ممکن است، متنی اصیل به منظور آشنایی با مدیریت‌دانش وجود داشته باشد، بدون اینکه از فلسفه در آن ذکری نشده باشد. اکثر متون مربوط به مدیریت دانش مملو است از ارجاع به فلاسفه و فلسفه‌ها. شگفت‌انگیز اینکه، با وجود اشاره متون اصلی مدیریت‌دانش به فلاسفه و تئوری‌های فلسفی، به دشواری می‌توان متونی را یافت که در جزئیات امر، بین معرفت‌شناسی و شیوه عمل در مدیریت‌دانش روابط کاملاً روشن و معینی برقرار کرده باشند. گویا علی‌رغم وجود این رابطه و اعتراف صاحب‌نظران مدیریت‌دانش نسبت به آن، تبیین دقیق این رابطه کار ساده‌ای نیست.

برخی از صاحب‌نظران (Aarons, ۲۰۰۴) معتقدند: «بسیاری از بحث‌های سنتی فلسفه (فلسفه تحلیلی غرب) به طور کلی برای کاربردی‌شدن در قلمرو مدیریت‌دانش محدودیت دارند چرا که ارجحیت آنها، تمرکز بر تولید دانش فردی یا شخصی^۳ است و درباره به اشتراک‌گذاری و کاربرد دانش در یک بافت مشارکتی و همکارانه^۴ بحث نمی‌کنند.»

از نظر آرونز در عرصه فلسفه، آن تئوری فلسفی برای وظایف مدیریت‌دانش مناسب است که بتواند تمایز بین اشکال گوناگون دانش (دانش نفس‌الامری، دانش عملی، دانش ضمنی، دانش تکنولوژیکی)^۵ و رابطه بین آنها را در عمل تبیین کند. این تئوری فلسفی باید به فهم ما نسبت به فرآیندهای زیرین و اساسی مدیریت‌دانش کمک کند. درخواست مدیریت‌دانش از فلسفه چنین چیزی است. این درخواست، می‌تواند بین مبانی مدیریت‌دانش و یک تئوری فلسفی رابطه خوبی برقرار کند (Aarons, ۲۰۰۴).

با مطالعه کارهای ریشه‌ای و تئوری‌های پایه مدیریت‌دانش به ویژه کارهای افراد سرشناس و نظریه‌پردازان مدیریت‌دانش مانند اسویبی (Sveiby, ۱۹۹۴) و نوناکا و تاکه‌اوجی (Nonaka & Takeuchi, ۱۹۹۵) می‌توان فهمید که کارهای پیشرو در قلمرو مدیریت‌دانش بر روی بینش‌های فلسفی عمیقی بنا شده و بینش‌های فلسفی همچنان در قلمرو مدیریت‌دانش کارساز است. رابطه بین فلسفه و مدیریت‌دانش را می‌توان با تحقیق درباره چگونگی «تعریف دانش» و مفهوم آن در هر یک از این دو رشته (فلسفه و مدیریت‌دانش)، آغاز کرد و به این سؤال پاسخ داد که چرا این مفهوم برای هر یک از این دو رشته مهم و معنی‌دار است و هر رشته در باره این مفهوم چه می‌گویند؟

از دیدگاه سنت فلسفه تحلیلی غرب^۶ که بیشتر ادبیات مدیریت‌دانش تحت تأثیر آن (به ویژه تحت تأثیر شرح دکارتی از دانش و پیروان او) است، دانش عبارت است از یک باور صادق و موجه انفرادی (یا شخصی)^۷. در این دیدگاه برای اینکه اصالتاً چیزی را بدانید اولاً باید آن را باور داشته باشید، ثانیاً باید توجیه خوبی برای «درستی» این باور بیاورید و آن باور واقعاً و در حقیقت امر، باید درست باشد. ترجیح رویکرد سنتی معرفت‌شناسی - یا تئوری‌دانش - این است که دانش چیست و به جای اینکه در جستجوی چگونگی خلق و یا استفاده از دانش باشد، در پی این است که چگونه می‌توان هویت دانش را احراز کرد و یا آن را شناسایی کرد.

به نظر آرونز (۲۰۰۴)، این رویکرد به دانش، آشکارا با تعاریفی که نوعاً در ادبیات مدیریت‌دانش وجود دارد، مغایر است. بررسی تعاریف دانش توسط برخی از صاحب‌نظران مدیریت‌دانش از جمله رومیزن^۸ (Rumizen, ۲۰۰۲) و دیون‌پورت و پروساک^۹ (Davenport & Prusak, ۲۰۰۰) این نظر را تأیید می‌کند. در مدیریت‌دانش، به دانش از منظر باور شخصی صادق موجه نگاه نمی‌شود، بلکه تصور می‌شود دانش یک ابزار عملی برای چهارچوب‌بندی تجربیات، به اشتراک‌گذاری بینش‌ها و همکاری در وظایف عملی است. از منظر مدیریت‌دانش، دانش چیزی بیش از فهم فردی از واقعیت‌های درست جهان است. دانش در این نگاه یک ابزار عملی برای دستکاری و کنترل جهان است. از همین نقطه‌نظر است که ایواری این چهار خصوصیت را برای دانش پیشنهاد می‌کند (Iivari, ۲۰۰۰): دانش همگانی است؛ دانش فعالیت - معین است؛ دانش توزیع شده است؛ دانش فرهنگی - تاریخی است.^{۱۰}

همانطور که مشاهده می‌شود برای ایجاد انسجام فکری بین تعریف دانش از نگاه معرفت‌شناسی در سنت تحلیلی غرب و بین آنچه در مدیریت‌دانش موجود در تمدن غرب مرسوم است با دشواری‌های بنیادی روبرو هستیم. تفاوت اصلی به این واقعیت برمی‌گردد که فلاسفه تحلیلی

از ابتدا درگیر مسأله شکاکیت بوده‌اند^{۱۱}، در حالیکه مدیریت دانش در جستجوی دانش از حیث عمل‌گرایی است. این یک تفاوت بنیادی است و باعث مفهوم‌سازی کاملاً متفاوت از دانش و اهمیت آن در قلمرو مطالعات مدیریت‌دانش شده است.

علی‌رغم وجود این اختلاف در تعاریف دانش در فلسفه‌غرب و مدیریت‌دانش، نمی‌توان رابطه بین معرفت‌شناسی‌غرب و مدیریت‌دانش موجود در تمدن‌غرب را نادیده گرفت. در این معرفت‌شناسی به مسأله «صدق» و رابطه دانش با واقعیت‌های مادی جهان توجه شده و مدیریت‌دانش می‌تواند از این ایده استفاده کند در حالی که به نظر می‌رسد در تعاریف مدیریت‌دانش از دانش، رابطه دانش با ایده «صدق» از دست رفته است. مطابق با تعاریف مدیریت‌دانش، دانش بیشتر شبیه باور است (این باور ممکن است از هر طریقی بدست آمده باشد)، و جنبه مهم موجه‌بودن و صادق‌بودن که لازمه دانش است از دست رفته و نادیده گرفته شده است. در صورتی که این دیدگاه در مدیریت دانش گسترش یابد، مدیریت‌دانش همان «مدیریت باور» یا «مدیریت تجربه» است و استفاده از عنوان مدیریت‌دانش برای این رشته محل اشکال است.

علی‌رغم اینکه ادبیات مدیریت‌دانش بیشتر تحت تأثیر فلسفه تحلیلی است اما در تئوری‌های دانشی که اخیراً مطرح شده و تا حدودی متناسب با رویکرد قاره‌ای است، ایده‌هایی وجود دارد که مدیریت‌دانش می‌تواند از آنها استفاده کند. به عنوان نمونه، نگاه هر موتیکی به دانش و ایده‌ای که دانش را به عنوان یک عمل اجتماعی^{۱۲} مطرح می‌کند، در مباحث مربوط به تولید و استفاده از دانش کاربرد دارد (Aarons, ۲۰۰۴).

آرونز که رشته اصلی او فلسفه و عضو «مکتب علمی مدیریت اطلاعات و سیستم‌ها» در دانشگاه موناخ استرالیا^{۱۳} است و به مدیریت‌دانش علاقمند است عقیده دارد: «کارهای اخیر انجام شده چه در زمینه «فلسفه علم» و چه در زمینه «معرفت‌شناسی اجتماعی»^{۱۴} و «جامعه‌شناسی معرفت»^{۱۵} می‌توانند بینش‌های نظری مفیدی برای مدیریت‌دانش ایجاد کند»^{۱۶}.

به طور خلاصه درباره نسبت معرفت‌شناسی و مدیریت‌دانش می‌توان گفت:

- مدیریت‌دانش نیاز دارد تا از یک دیدگاه فلسفی و معرفت‌شناختی سازگار با ماهیت مسائلی که با آن روبرو است، برخوردار باشد.
- مدیریت‌دانش، می‌تواند محمل تعریف مسائل جدیدی برای فلسفه و معرفت‌شناسی باشد و در تعامل با فلسفه پایه‌های خود را مستحکم‌تر کند.

پارادایم‌ها، گفتمان‌ها، رشته‌ها و نظریه‌های مؤثر بر مدیریت دانش

اصطلاحات پارادایم و گفتمان، از ابهامات زیادی برخوردار هستند.^{۱۷} برای طبقه‌بندی پارادایم‌ها و گفتمان‌های موجود در قلمرو مدیریت دانش از چارچوب‌های مشخصی که از مطالعات علوم اجتماعی یا مطالعات سازمان و مدیریت گرفته شده، استفاده می‌شود.

در مدیریت دانش حداقل دو پارادایم و چهار گفتمان شناسایی شده است (نعمتی شمس‌آباد، ۱۳۹۳). پارادایم‌ها عبارتند از: پارادایم رایانشی^{۱۸} و پارادایم زیستی^{۱۹} و گفتمان‌ها عبارتند از: گفتمان هنجاری (اثبات‌گرا، عمل‌گرا، کارکردگرا)، گفتمان تفسیری، گفتمان انتقادی و گفتمان محاوره‌ای (پست مدرن).

هیسلوب (۲۰۰۹) قلمرو مطالعات مدیریت دانش را بر اساس دو گونه متمایز از معرفت‌شناسی نسبت به دانش از هم تفکیک می‌کند (Hislop, ۲۰۰۹). او از طبقه‌بندی بوریل و مورگان (بوریل و مورگان، ۱۳۸۶) الهام می‌گیرد و از دو معرفت‌شناسی رقیب از دو منظر عینی‌گرا^{۲۰} و منظر مبتنی بر شیوه عمل عرفی^{۲۱} نام می‌برد.

علاوه بر این پارادایم‌ها و گفتمان‌ها که مبانی نظری آنها بر مطالعات مدیریت دانش اثر گذاشته، در ساختار درونی مطالعات مدیریت دانش نیز رویکردها، چشم‌اندازها، استراتژی‌ها و مدل‌های متفاوتی مطرح شده است که از آنها به عنوان «پارادایم‌های درونی مدیریت دانش» تعبیر کرده‌اند. میخائیل ارل (۲۰۰۱) هفت مکتب برای مدیریت دانش معرفی کرده است. این هفت مکتب در سه طبقه کلی مکاتب تکنوکرات، اقتصادی و رفتاری^{۲۲} قرار گرفته‌اند (Earl, ۲۰۰۱).

از نظر کاکابادس و همکاران (۲۰۰۳) پنج مدل کلان برای مدیریت دانش وجود دارد که عبارتند از: مدل فلسفی مدیریت دانش، مدل شناختی مدیریت دانش، مدل شبکه‌ای مدیریت دانش، مدل جماعتی (اجتماعی)^{۲۳} و مدل کوانتومی. این مدل‌ها بر اساس ویژگی‌هایی نظیر تلقی هر مدل نسبت به دانش، استعاره، تمرکز، هدف اولیه، اهرم حیاتی، پی‌آمدهای اولیه مدل و نقش ابزارهای مبتنی بر فن‌آوری اطلاعات با یکدیگر مقایسه شده‌اند (Kakabadse, Andrew, & Alexander, ۲۰۰۳).

از نظر هازلت و همکاران (Hazlett, McAdam, & Gallagher, ۲۰۰۵)، دو رشته یا رشته اصلی که در قلمرو مباحث مدیریت دانش سهم دارند و بر آن اثر می‌گذارند، عبارتند از: رشته سیستم‌های اطلاعات و رشته مدیریت. آنها در مطالعات خود به این نتیجه رسیدند که تمایزی آشکار بین پژوهشگرانی که زمینه آنها سیستم‌های اطلاعات است با آنهایی که زمینه مدیریتی دارند، وجود دارد. رویکردها و مدل‌های متنوعی بر اساس هر یک از این دو دیدگاه به وجود آمده

اما شواهد کمی در رابطه با هم‌افزایی و همگرایی در بین این رویکردها و مدل‌ها وجود دارد. دیدگاه پژوهشگران رشته سیستم‌های اطلاعات، پارادایم رایانشی و دیدگاه پژوهشگران رشته مدیریت، پارادایم زیستی یا ارگانیک را در قلمرو مدیریت دانش به وجود آورده است. پارادایم ارگانیک، اهمیت افراد، تعاملات آنها و موضوعات سازمانی و اجتماعی را در مدیریت دانش برجسته می‌کند و دیدگاهی نرم به دانش دارد. استراتژی «شخصی‌سازی» در مدیریت دانش با این دیدگاه متناسب است.^{۲۴} پارادایم رایانشی بر پایه مفروضات و مدل‌های از پیش تعریف شده، استوار است و بر روی موضوعات نرم‌افزاری و سخت‌افزاری متمرکز شده است و نگاهی سخت به دانش دارد. استراتژی «کدگذاری یا تدوین» با این دیدگاه متناسب است.^{۲۵}

هازلت و همکاران (۲۰۰۵) در مطالعات خود به این نتیجه رسیدند که مدیریت دانش در حال حاضر (سال ۲۰۰۵) در وضعیت «پیش-علم» قرار دارد^{۲۶} و بر اساس نظریه انقلاب‌های علمی تامس کوهن^{۲۷} (کوهن، ۱۳۸۳) وضعیت آینده رشته مدیریت دانش را تحلیل کرده‌اند. یک دیدگاه این است که بدان علت که پیش‌قراولان مدیریت دانش غالباً بر نرم‌افزار و تکنولوژی‌های رایانشی تأکید اصرار دارند، سرانجام پارادایم رایانشی به علت افزایش کاربردهای پیشرفته و فریبنده‌اش مسلط می‌شود. دیدگاه دیگر این است که موضوعات انسانی خود را بر پارادایم رایانشی تحمیل می‌کند و مسلط می‌شود. سناریوی سوم این است که هیچکدام از این دو پارادایم مسلط نشود که در این صورت ممکن است پارادایم کاملاً متفاوتی که متناسب با مدیریت دانش است ظاهر شود و یا اصلاً پارادایمی مسلط در این قلمرو غلبه نکند.

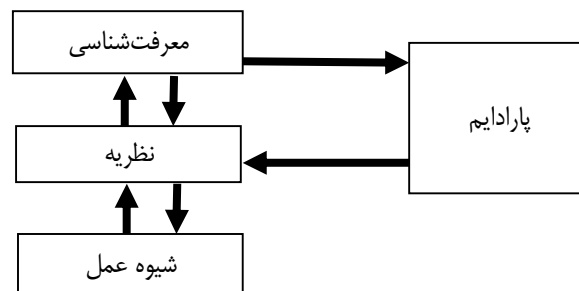
با توجه به گذشت یک دهه از تحلیل فوق، این موضوع مجدداً قابل بررسی است که در حال حاضر (۲۰۱۵) وضعیت مدیریت دانش از نظر پارادایمی چگونه است؟ آیا در دهه اخیر تغییر محسوس و مهمی در این قلمرو صورت گرفته یا وضعیت همانگونه است؟

اعتقاد هازلت و همکاران بر این است که مدیریت دانش با تعدادی مفروضات آشکار و پنهان که راهنمای تئوری و شیوه عمل است، سر و کار دارد و بررسی انتقادی آن لازم است. لام (۲۰۰۰) معتقد است، این مفروضات در درون مدیریت دانش جاسازی شده‌اند و جزئی از اجزای تشکیل دهنده پارادایم (های) آن هستند و تحلیل پارادایمی می‌تواند به بیان صریح این مفروضات کمک کند. با تحلیل مکاتب فکری موجود در قلمرو مدیریت دانش می‌توان در تئوری، شیوه عمل و آموزش آن سهیم بود (Lam, ۲۰۰۰).

مطالعات هازلت و همکاران (۲۰۰۵) نشان داد که تلاش بیش از حد برای ایجاد یک روش‌شناسی بهینه برای مدیریت دانش، حرکت در مسیر انحرافی است، مگر اینکه قبل از آن، مفروضات زیربنایی مدیریت دانش تعیین گردد و پارادایم‌های آن درک شود.^{۲۸}

هازلت و همکاران با تأثیرپذیری از دیدگاه‌های تامس کوهن از چارچوب نشان داده‌شده در شکل ۱ برای تحلیل رشته مدیریت‌دانش استفاده کرده‌اند. آنها از قول وان گیچ و پی‌پینو سطوح انتزاعی معرفت‌شناسی، نظریه و شیوه عمل را اینگونه تشریح می‌کنند: معرفت‌شناسی به دنبال این است تا خاستگاه (مبدأ و منشأ) دانش یک رشته را تعریف نموده و پارادایم‌هایی را ایجاد کند که راهنما و هدایت‌کننده نظریه (اصول نظری) باشد. نظریه، آن دسته از فعالیت‌هایی است که در یک رشته ایجاد می‌شود تا آن رشته بتواند از طریق فرضیه‌ها (نگرش‌ها) و مدل‌ها، رفتار را تشریح، تبیین و پیش‌بینی کند. این سطح (نظری) متأثر از پارادایم است و ورودی خود را از آن می‌گیرد و خوراک سطح شیوه عمل برای شاغلین حرفه‌ای را فراهم می‌کند. در نهایت سطح عملی آن دسته از فعالیت‌ها را شامل می‌شود که در آن تئوری، مدل‌ها، تکنولوژی‌ها در جهان واقعی به کار گرفته می‌شوند. بین همه سطوح بازخور وجود دارد. این بازخور کمک می‌کند تا سطوح بالاتر بر مبنای سطوح پایین‌تر مجدداً مقوله‌بندی شوند. (Van Gigch & Pipino, ۱۹۸۶, pp. ۷۲-۷۳)

بر اساس مدل شکل ۱ معرفت‌شناسی (تئوری دانش) نه تنها به طور مستقیم بر نظریه مدیریت‌دانش تأثیر می‌گذارد بلکه از طریق ایجاد پارادایم نیز بر آن مؤثر است. رابطه بین نظریه مدیریت‌دانش و شیوه عمل و عمل مدیریت‌دانش نیز آنقدر واضح است که نیاز به توضیح ندارد. شیوه‌های عملی مدیریت‌دانش، نظریه‌های این قلمرو را اصلاح می‌کنند و یا تغییر می‌دهند. نظریه‌های مدیریت‌دانش می‌توانند با طرح سؤالات بنیادی جدید، مباحث معرفت‌شناسی را تحت تأثیر خود قرار دهند (نعمتی شمس‌آباد، ۱۳۹۳).



شکل ۱. رابطه معرفت‌شناسی، پارادایم‌ها، نظریه و عمل با اقتباسی هازلت و همکاران (۲۰۰۵)

دو مقاله توسط شولتز یکی با لیدنر (Schultze & Leidner, ۲۰۰۲) و دیگری با استیبل (Schultze & Stabell, ۲۰۰۴) در ادبیات مدیریت‌دانش موجود است که در آن گفتمان‌ها و مفروضات نظری مدیریت‌دانش مورد توجه قرار می‌گیرد.

شولتز و لیدنر (۲۰۰۲) با بررسی ادبیات موجود در قلمرو سیستم‌های اطلاعات، آن دسته از تحقیقاتی که مرتبط با مدیریت‌دانش بوده است را تحلیل کرده‌اند و بر اساس چارچوب دیتز (Deetz, ۱۹۹۶)، تحقیقاتی که بین سال ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰ در شش مجله معتبر سیستم‌های اطلاعات منتشر شده بود را در یکی از چهار گفتمان علمی مطرح شده توسط دیتز طبقه‌بندی کرده‌اند. این گفتمان‌ها عبارتند از گفتمان هنجاری، تفسیری، انتقادی، و محاوره‌ای.^{۳۹} به علت تفاوت در مفروضات زیربنایی، تحقیقات مدیریت دانشی که در هر یک از این گفتمان‌ها انجام می‌شود با یکدیگر تفاوت‌هایی دارد. استعاره‌های دانشی که از تحلیل‌های شولتز و لیدنر (۲۰۰۲) مشخص شده به ترتیب عبارتند از: دانش به مثابه شیء، یا دانش به مثابه دارایی مادی، دانش به مثابه ذهن، دانش به مثابه کالای عمومی، و دانش به مثابه دستگاهواره یا رشته.^{۴۰} این تحقیق نشان داد که سبب پژوهش مدیریت‌دانش در ادبیات سیستم‌های اطلاعات به شکل خاصی تحت تأثیر گفتمان هنجاری است و سوگیری تا حد زیادی یکطرفه است (بیش از ۷۰ درصد تحقیقات مدیریت‌دانش در این گفتمان قرار دارند).^{۳۱}

شولتز و استایل (۲۰۰۴) در مقاله‌ای با انتقاد از محور افقی چارچوب دیتز^{۳۲}، محور افقی چارچوب باریل و مورگان یعنی محور معرفت‌شناسی^{۳۳} (دوگانه‌گرایی در مقابل دوگانگی^{۳۴}) را برای تفکیک گفتمان‌ها مناسب‌تر دیده و از آن برای تفکیک گفتمان‌های پژوهش‌ها و مطالعات قلمرو مدیریت‌دانش استفاده کرده‌اند. خلاصه‌ای از چهارگفتمانی که در این ابعاد شکل می‌گیرد در جدول ۱ نشان داده شده است.

جدول ۱. گفتمان‌های مدیریت دانش (شولتز و استایل، ۲۰۰۴)

بعد معرفت‌شناختی			
دوگانگی ^{۳۵}	دوگانه‌گرایی ^{۳۶}		
گفتمان محاوره‌ای (پست مدرن) ^{۳۸} استعاره دانش: نظم و انضباط؛ (۳٪ از ادبیات) نقش دانش در سازمان‌ها: ساختارشکنی ادعاهای دانش، خلق دانش‌های چندگانه ناشی از تئوری‌های پساساخت‌گرایی، تئوری‌های-فمینیستی و تئوری‌های پسامدرن ^{۳۷}	گفتمان انتقادی ^{۳۹} استعاره دانش: قدرت؛ (حدود ۱٪ از ادبیات) نقش دانش در طبقه محروم سازمانی: اصلاح نظم اجتماعی ناشی از تئوری فرآیندکار (نیروی انسانی)	بعد مفروضات و ابزارها	اختلاف (عدم توافق) ^{۳۷} اجماع (توافق) ^{۴۰}
گفتمان ساخت‌گرایی (تفسیری) ^{۴۱} استعاره دانش: ذهن؛ (حدود ۲۵٪ از ادبیات) نقش دانش در سازمان‌ها: هماهنگی، بافت مشترک، کشف ارزش‌های یکسان، ایجاد فهم ناشی از تئوری‌های ساخت‌گرایی، تئوری‌های شیوه عمل، ادراک و تئوری بازیگر شبکه	گفتمان نوکارکردگرایی (اثبات‌گرایی - هنجاری) ^{۴۲} استعاره دانش: دارایی؛ (بیش از ۷۰٪ از ادبیات) نقش دانش در سازمان‌ها: روشنگری پیشرو، پیش‌بینی، کاهش عدم اطمینان، تخصیص بهینه منابع ناشی از دیدگاه مبتنی بر منبع به شرکت، تئوری هزینه تراکنش، تئوری پردازش اطلاعات و تئوری‌های اقتضایی		

نگاه گفتمانی به مدیریت‌دانش باعث تفسیر مجدد کارهای گذشته می‌شود و زمینه خود انتقادی را ایجاد می‌کند و سبب می‌شود تا صاحب‌نظران این رشته با دقت بیشتری به مفروضات نظری خود نگاه کنند و برای امتحان هم که شده از مفروضات اولیه خود دست بردارند و درگیر تحقیقاتی شوند که گفتمانی متفاوت با گفتمان غالب (هنجاری) دارد. به هر حال باید این احتمال را مطرح کرد که ممکن است با تغییر مفروضات اولیه هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی به تبیین‌های بهتری در رابطه با دانش و مدیریت آن دست یابیم (نعمتی شمس آباد، ۱۳۹۳).

از آنچه در این بخش بیان شد می‌توان به گزاره‌های زیر پیرامون نسبت معرفت‌شناسی، پارادیم‌ها، رشته‌ها و نظریه‌های مؤثر بر مدیریت‌دانش دست یافت:

- دو دسته پارادیم مرتبط با هم در دو سطح کلان (تمدن) و خرد (رشته‌علمی) بر شکل‌گیری پارادیم درونی رشته مدیریت‌دانش و نظریه‌های آن مؤثر است.
- نظریه‌های موجود در برخی از علوم و رشته‌ها مانند مدیریت، سیستم‌های اطلاعات، مهندسی کامپیوتر، هوش مصنوعی بر تکامل مدیریت‌دانش تأثیر دارد.

نظریه‌های مدیریت دانش

باسکرویل و دولی‌پویسی (۲۰۰۶, Baskerville & Dulipovici)، تعداد زیادی از نظریه‌های مدیریت‌دانش و نظریه‌هایی که این نظریه‌ها از آنها ناشی شده است را مورد بحث و بررسی قرار داده‌اند. آنها معتقدند که این رشته بر روی مبانی نظری مربوط به اقتصاداطلاعات، مدیریت استراتژیک، فرهنگ‌سازمانی، رفتار‌سازمانی، ساختار‌سازمانی، هوش مصنوعی، مدیریت کیفیت و سنجش عملکرد‌سازمانی بنا شده است. بر این اساس آنها این تئوری‌ها را به عنوان مبانی اولیه مدیریت دانش در نظر گرفته‌اند و معتقدند که مفاهیم ناشی از این تئوری‌ها را می‌توان به عنوان اصول اعتقادی و یا منطق اصلی مدیریت دانش در نظر گرفت و این مفاهیم پایه تأمین‌کننده مفاهیم جدیدی است که در این قلمرو مطرح شده است. آنها با بررسی مقاله‌های منتشر شده در بین سال‌های ۱۹۹۵ و ۲۰۰۵، به این نتیجه رسیده‌اند که مفاهیم جدیدی نظیر اقتصاددانشی، پیمان‌دانشی، فرهنگ‌دانشی، سازمان‌دانشی، زیرساخت‌دانشی و برابری‌دانشی^{۴۳} در قلمرو مدیریت‌دانش پدیدار شده‌اند. در قلمرو مفاهیم تئوری‌های فرآیندی مدیریت‌دانش، حداقل چهار دسته تئوری که هر دسته زمینه متفاوتی دارد با هم ترکیب می‌شوند.^{۴۴}

تحلیلی که در این مقاله از مبانی نظری مدیریت‌دانش صورت گرفته، زمینه بسیار مناسبی برای درک برخی از نظریه‌های مدیریت‌دانش و خاستگاه آنها را فراهم می‌آورد. هر نظریه مدیریت

دانش یک خط سیر مشخصی دارد و به نظریه‌هایی در رشته‌های مرجع ارجاع داده می‌شود. توجه به این نکته مهم است که نظریه‌های مطرح شده در تحقیق باسکرویل و دولی‌پووسی (۲۰۰۶) ذیل گفتمان هنجاری قرار می‌گیرند. این نظریه‌ها از مطالعات مدیریت‌دانشی که در قلمرو سیستم‌های اطلاعات انجام شده احصاء شده‌اند که در بر قلمرو پارادایم‌رایانشی و گفتمان کارکردگرایی غلبه دارد. نظریه‌های دیگری نیز در قلمرو مدیریت‌دانش مطرح است که با سایر پارادایم‌ها تناسب بیشتری دارند. (نعمتی شمس آباد، ۱۳۹۳).

هر چند مطالعات معدودی با مبانی پارادایمی متفاوت در قلمرو مدیریت دانش در حال انجام است اما بنیان‌های فلسفی این پارادایم‌ها نسبتاً یکسان است. این پارادایم‌ها متأثر از پارادایم‌های کلان موجود در فلسفه علم هستند که عبارتند از پارادایم اثبات‌گرایی، پارادایم تفسیری، پارادایم انتقادی و پارادایم پست مدرن. این پارادایم‌ها نقاط مشترکی دارند که کمتر به آن توجه می‌شود. به عنوان نمونه همه این پارادایم‌ها مبنای هستی‌شناختی واحدی دارند چرا که جهان‌بینی آنها ماتریالیستی است. این جهان‌بینی در همه پارادایم‌های که به ظاهر در مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند مشترک است و این اشتراک باعث اشتراکات دیگری در زمینه شناخت انسان و معرفت او نیز می‌شود. اومانیزم وجه مشترک نگاه این پارادایم‌ها نسبت به انسان است (همان).

نتیجه اینکه:

- نظریه‌های مدیریت‌دانش نه تنها مستقیماً تحت تأثیر معرفت‌شناسی هستند بلکه از پارادایم‌های ناشی از معرفت‌شناسی‌های گوناگون نیز تأثیر می‌پذیرند.
- نظریه‌های مستقر در علوم مرتبط با مدیریت‌دانش بر نظریه‌های مدیریت‌دانش اثر می‌گذارند.
- عرصه عمل مدیریت‌دانش تحت تأثیر نظریه‌های آن است و این نظریه‌ها نیز با توجه به مسائل موجود در عرصه عمل مدیریت‌دانش بازتولید می‌شوند.

مباحث مطرح در بدنه رشته مدیریت دانش

دامنه مباحث بدنه رشته مدیریت‌دانش بسیار گسترده است. در دائره‌المعارف مدیریت‌دانش^{۴۵} اکثر مباحث قلمرو مدیریت‌دانش در هفت مقوله مختلف تقسیم‌بندی شده است. این مقوله‌ها عبارتند از: جنبه‌های تئوریک، فرآیندها، جنبه‌های سازمانی و اجتماعی، جنبه‌های مدیریتی، جنبه‌های حقوقی و قانونی، جنبه‌های فنی (تکنیکی) و کاربردهای خاص مدیریت‌دانش (Schwartz, ۲۰۰۶). در مقوله جنبه‌های تئوریک مدیریت‌دانش مباحثی مانند تعریف و فهم دانش، انواع دانش، پایه‌های فلسفی، آنتولوژی‌ها، پایه‌های تاریخی، سازمان‌ها، جنبه‌های فکری و مدل‌های مدیریت

دانش مورد بحث قرار می‌گیرد. در سایر مقوله‌های هفت‌گانه فوق مباحی متناسب با هر مقوله مطرح شده است.

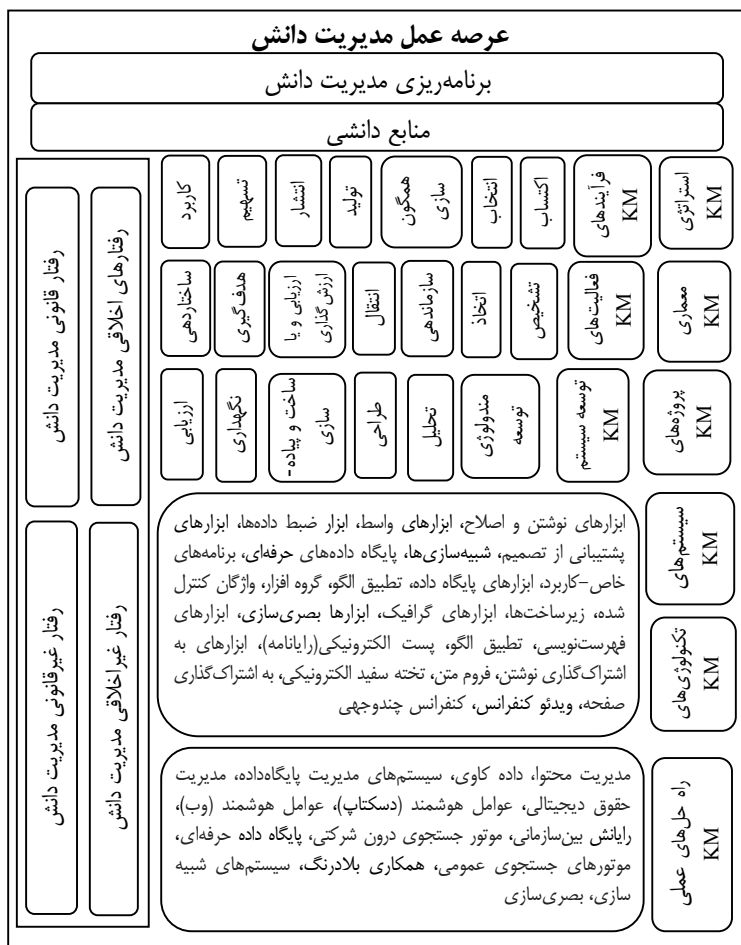
ساختار سایر مطالعات اصلی و عمده‌ای که با مشارکت صاحب‌نظران در زمینه مدیریت‌دانش انجام شده نیز تقریباً مشابه ساختار قبلی است. به عنوان نمونه، ساختار دیگری از مباحث مدیریت‌دانش که با مشارکت ۴۳۴ پژوهشگر از رشته‌های دانشگاهی و ملیت‌های مختلف توسط جنکس (۲۰۰۸) جمع‌آوری، ساختاردهی و مقوله‌بندی شده عبارتند از: مفاهیم بنیادی و تئوری‌ها، متدولوژی‌های طراحی و توسعه، ابزارها و تکنولوژی‌ها، کاربست و کاربردها، دلالت‌های سازمانی و اجتماعی، تأثیرات مدیریتی مدیریت‌دانش، مسائل انتقادی و روندهای نوظهور در مدیریت‌دانش (Jennex, ۲۰۰۸).

اغلب مقالات و کتاب‌هایی که در ادبیات مدیریت‌دانش وجود دارد تحت تأثیر پارادایم اثبات‌گرایی و نظریه‌های مرتبط با آن می‌باشد. سایر پارادایم‌ها نیز در سال‌های اخیر مباحثی را مطرح کرده‌اند که نویدهایی برای توجه به آن در این قلمرو وجود دارد.

عرصه عمل مدیریت‌دانش

مدیریت‌دانش یک واقعیت اجتماعی پیچیده است که عملاً توسط انسان‌ها به وجود آمده و با سایر واقعیت‌های اجتماعی نظیر جامعه، سازمان، مدیریت، نظام اقتصادی، نظام فرهنگی و غیره ارتباط دارد. عوامل متعددی بر شکل‌گیری این واقعیت و تغییر و تحولات آن مؤثر بوده و می‌باشد. برخی از این عوامل مبنای منطقی و معرفتی ثابتی دارند و برخی نیز وابسته به شرایط زمانی و مکانی و فضای شکل‌گیری آن هستند. از آنجا که مدیریت‌دانش یک کنش یا عمل مدیریتی می‌باشد در عرصه عمل مدیریت‌دانش با تصمیم‌گیری و اجرای امور روبرو هستیم. این کنش‌ها از یک طرف از علم و نظریه‌های مدیریت‌دانش اثر می‌پذیرد و از طرفی بر آن اثر می‌گذارد. هر نظریه مدیریت‌دانش به طور مستقیم یا غیرمستقیم باید در نهایت به لایه‌های اجرایی و پیاده‌سازی برسد و گرنه آن نظریه بیهوده است.

برخی راه‌حل‌های مدیریت‌دانش به تکنولوژی‌ها و زیرساخت‌های فنی نیاز دارند که باید عملاً ایجاد شوند. برخی از نظریه‌های مدیریت‌دانش بر جمع‌آوری‌دانش، پردازش و توزیع آن تأکید دارند که این کار در قالب سیستم‌های مدیریت‌دانش انجام می‌شود. تحقق عینی برخی دیگر از راه‌حل‌های نظری (نظریه‌ها) مدیریت‌دانش به ایجاد زمینه‌های فرهنگی و یا اجتماعی باز می‌گردند آنچه در عرصه عمل مدیریت‌دانش وجود دارد در چارچوب شکل ۲ نشان داده شده است.



شکل ۲. لایه عملی مدیریت دانش (نعمتی شمس‌آباد، ۱۳۹۳)

ارائه مدل مفهومی تأثیرپذیری مدیریت دانش از معرفت‌شناسی

با توجه به مطالب گذشته، می‌توان به ۱۴ قضیه ساده دست یافت که براساس آنها روابط مستقیم و غیرمستقیم معرفت‌شناسی با مدیریت دانش می‌آید. این روابط را می‌توان به صورت مدلی مفهومی نشان داد. این ۱۴ قضیه ساده در جدول ۲ در چهار سطح معرفت‌شناسی (۳ قضیه)، پارادایمی (۵ قضیه)، رشته‌علمی و نظریه‌ها (۳ قضیه) و سطح عمل (۲ قضیه) طبقه‌بندی شده است. هر قضیه نتیجه تعدادی گزاره تحلیلی-منطقی است که قبل از استنتاج آن نتیجه‌گیری هر قضیه درست. لازم به ذکر است هر یک از این گزاره‌ها به طور پراکنده، مستقیماً و یا به طور غیرمستقیم

توسط دیدگاه برخی از صاحب‌نظران مدیریت دانش پشتیبانی می‌شود که در این جدول شواهدی از آن ارائه شده است.

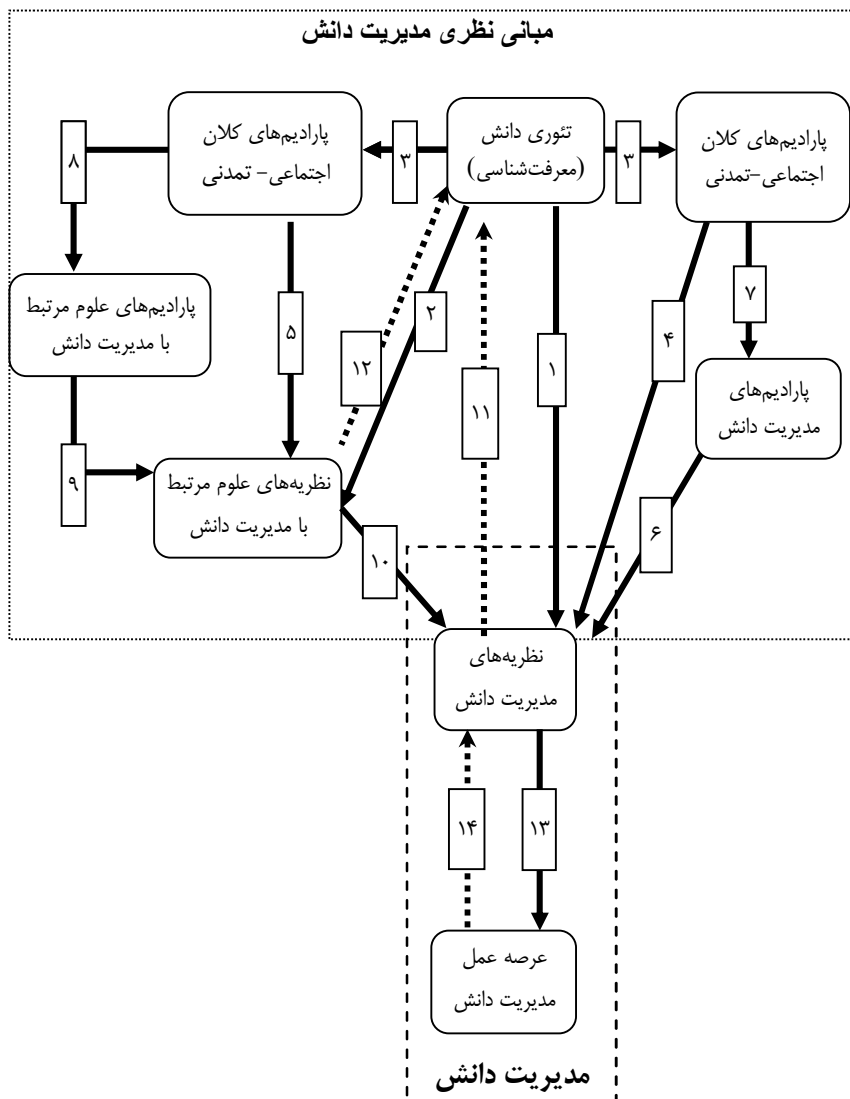
**جدول ۲. قضایای ساده مبین رابطه مستقیم و غیرمستقیم
معرفت‌شناسی و مدیریت دانش**

شواهدی از ادبیات	تحلیل		
(Sveiby, ۱۹۹۴), (Nonaka & Takeuchi, ۱۹۹۵), (Aarons, ۲۰۰۴), (Hazlett, McAdam, & Gallagher, ۲۰۰۵), (Hislop, ۲۰۰۹)	از آنجا که (۱) موضوع رشته مدیریت دانش، تدبیر امر دانش و تصمیم‌گیری درباره آن است؛ و (۲) تدبیر این امر و تصمیم‌گیری درباره دانش بدون شناخت آن ممکن نیست؛ و (۳) معرفت‌شناسی (نظریه دانش) عهده‌دار شناخت دانش، تعریف و طبقه‌بندی آن است؛ پس می‌توان گفت:		
	قضیه ۱ معرفت‌شناسی مستقیماً بر بدنه رشته مدیریت دانش مؤثر است.	سطح معرفت‌شناسی	
(Aarons, ۲۰۰۴), (Hazlett, McAdam, & Gallagher, ۲۰۰۵), (Baskerville & Dulipovici, ۲۰۰۶), (Jennex, ۲۰۰۸)	از آنجا که (۴) رشته مدیریت دانش از نظریه‌های رشته‌های علمی متفاوتی از جمله نظریه‌های رشته مدیریت استفاده می‌کند؛ و (۵) هر نظریه در هر رشته علمی حداقل تحت تأثیر موضوع، ماهیت مسائل و روش کشف یا تولید آن علم است؛ و (۶) کشف و تولید هر علم دانسته یا ندانسته، به طور ضمنی یا صریح مبتنی بر نظریه خاصی از معرفت‌شناسی است؛ پس:		
	قضیه ۲ معرفت‌شناسی مستقیماً بر نظریه‌های علوم مرتبط با مدیریت دانش اثر می‌گذارد.		
(Van Gigch & Pipino, ۱۹۸۶), (Schultze & Stabell, ۲۰۰۴), (Hazlett, McAdam, & Gallagher, ۲۰۰۵)	از آنجا که (۷) منظور از پارادایم، مفروضات بین‌الادّهانی مشترک بین گروهی از صاحب‌نظران است؛ و (۸) می‌توان پارادایم‌ها را حداقل در دو سطح مفروضات زیربنایی فلسفی سطح بالا (کلان اجتماعی-تمدنی) و مفروضات روبربنایی سطح پایین یا خرد (در سطح رشته) تحلیل کرد؛ و (۹) برخی از پیش‌فرض‌های مهم درباره دانش در معرفت‌شناسی (تئوری دانش) تعیین تکلیف می‌شوند؛ می‌توان گفت:		
	قضیه ۳ معرفت‌شناسی مستقیماً بر پارادایم‌های کلان اثر می‌گذارد.	پارادایم‌های خرد و کلان	
(Hazlett, McAdam, & Gallagher, ۲۰۰۵)	از آنجا که (۱۰) رشته‌های علمی با یکدیگر مرتبط هستند؛ و (۱۱) این ارتباط از ماهیتی سلسله‌مراتبی و یا شبکه‌ای برخوردار می‌باشد؛ و (۱۲) نظریه‌ها بخش اصلی بدنه هر رشته علمی را تشکیل می‌دهند؛ و (۱۳) برخی از نظریات مطرح در رشته مدیریت دانش و رشته‌های مرتبط با آن از سطوح سازمانی فراتر رفته و در سطح اجتماعی-تمدنی مطرح می‌شوند؛ و (۱۴) در این دسته از نظریه‌ها پیش‌فرض‌هایی پارادایمی سطح بالا (کلان) وجود دارد؛ در نتیجه می‌توان گفت:		
	قضیه ۴ پارادایم‌های کلان مستقیماً بر نظریه‌های مدیریت دانش اثر می‌گذارد.		
	قضیه ۵ پارادایم‌های کلان مستقیماً بر نظریه‌های علوم مرتبط با مدیریت دانش اثر می‌گذارد.		
	قضیه ۶ پارادایم‌های مدیریت دانش مستقیماً بر نظریه‌های مدیریت دانش اثر می‌گذارد.		
(Earl, ۲۰۰۱), (Kakabadse, Andrew, & Alexander, ۲۰۰۳), (Gottschalk, ۲۰۰۵), (Hazlett, McAdam, & Gallagher, ۲۰۰۵)	از آنجا که (۱۵) پیش‌فرض‌های پارادایمی از ماهیتی سلسله‌مراتبی برخوردار هستند؛ و (۱۶) پیش‌فرض‌های پارادایمی سطح پایین (خرد) در یک رشته علمی بر اساس پیش‌فرض‌های سطح بالا (کلان) تفسیر می‌شوند؛ و (۱۷) مفروضات پارادایمی رشته مدیریت دانش و رشته‌های مرتبط با آن در سطح خرد مطرح می‌شوند؛ در نتیجه می‌توان گفت:		

قضیه ۷	پارادایم‌های کلان مستقیماً بر پارادایم‌های مدیریت دانش اثر می‌گذارند.	
قضیه ۸	پارادایم‌های کلان مستقیماً بر پارادایم‌های علوم مرتبط با مدیریت دانش اثر می‌گذارند.	
قضیه ۹	پارادایم‌های علوم مرتبط با مدیریت دانش مستقیماً بر نظریه‌های آن اثر می‌گذارند.	
	(Stankosky, ۲۰۰۵), (Schwartz, ۲۰۰۶), (Wallace, ۲۰۰۷), (Iivari, ۲۰۰۰), (Jennex, ۲۰۰۸)	با توجه به گزاره‌های تحلیلی (۴) و (۱۰) و (۱۱) و (۱۲) و از آنجا که (۱۸) در برخی از نظریه‌های مدیریت دانش درباره نسبت دانش با موضوعاتی بحث می‌شود که شناخت آن موضوعات بدون رجوع به نظریه‌های علوم مرتبط با آن موضوعات ممکن نیست؛ پس در نتیجه می‌توان گفت:
قضیه ۱۰	نظریه‌های علوم مرتبط با مدیریت دانش مستقیماً بر نظریه‌های مدیریت دانش اثر می‌گذارند.	
	تحلیل منطقی:	شواهدی از ادبیات
	از آنجا که (۱۹) در نظریه‌های مدیریت دانش و نظریه‌های علوم مرتبط با آن به برخی از جنبه‌های دانش توجه می‌شود که تاکنون مطرح نبوده؛ و (۲۰) این جنبه‌های جدید سوالات بنیادی جدیدی را درباره دانش مطرح می‌کنند؛ و (۲۱) و پاسخ به سوالات بنیادی و فلسفی درباره دانش برعهده معرفت‌شناسی است؛ پس می‌توان گفت:	از آنجا که (۱۹) در نظریه‌های مدیریت دانش و نظریه‌های علوم مرتبط با آن به برخی از جنبه‌های دانش توجه می‌شود که تاکنون مطرح نبوده؛ و (۲۰) این جنبه‌های جدید سوالات بنیادی جدیدی را درباره دانش مطرح می‌کنند؛ و (۲۱) و پاسخ به سوالات بنیادی و فلسفی درباره دانش برعهده معرفت‌شناسی است؛ پس می‌توان گفت:
قضیه ۱۱	نظریه‌های مدیریت دانش مستقیماً بر معرفت‌شناسی مؤثرند.	
قضیه ۱۲	نظریه‌های علوم مرتبط با مدیریت دانش مستقیماً بر معرفت‌شناسی مؤثرند.	
	(Hazlett, McAdam, & Gallagher, ۲۰۰۵), (Baskerville & Dulipovici, ۲۰۰۶)	از آنجا که (۲۲) هر نظریه مدیریت دانش حداقل یک راه‌حل برای یک مسأله در فضای تصمیم‌گیری درباره دانش و عرصه اجرای آن ارائه می‌دهد؛ و (۲۳) در عرصه عمل مدیریت دانش، در گذر زمان در سطوح سازمانی و اجتماعی با مسائل جدیدی روبرو هستیم؛ (۲۴) و نظریه‌ها عهده‌دار حل این مسائل هستند؛ پس می‌توان گفت:
قضیه ۱۳	نظریه‌های مدیریت دانش مستقیماً بر عرصه عمل آن مؤثر است.	
قضیه ۱۴	عرصه عمل مدیریت دانش مستقیماً بر نظریه‌های آن مؤثر است.	

از روابط موجود بین مؤلفه‌های مفهومی هر یک از قضایای موجود در این جدول می‌توان به مدل تأثیرپذیری مدیریت دانش از معرفت‌شناسی دست یافت.

بر اساس جدول ۲ مشخص است که معرفت‌شناسی به طور مستقیم و غیرمستقیم بر مدیریت دانش تأثیر می‌گذارد. این تأثیر اساسی است و باعث تغییر مفروضات بنیادی و نظریه‌های مدیریت دانش و به تبع آن کنش‌های مدیریت‌دانشی می‌شود.^{۴۶} روابط بین مؤلفه‌های مفهومی به همراه برخی از بازخورها (خطوط خط چین) بر اساس شماره ردیف‌های جدول ۲ در مدل شکل ۳ نشان داده شده است. در این شکل ارتباط بین هر یک از مؤلفه‌ها بر مبنای جدول ۲ شماره‌گذاری شده تا ترکیب و تجمیع قضایا و احکام موردنظر راحت‌تر باشد.



شکل ۳. مدل مفهومی تأثیرات مستقیم و غیرمستقیم معرفت‌شناسی بر مدیریت دانش

به منظور ساده‌سازی و پرهیز از شلوغی مدل ترسیم شده در شکل ۳ برخی از جزئیات مؤلفه‌ها و برخی از خطوط ارتباطی کم اهمیت رسم نشده است. به عنوان نمونه، هر نظریه مدیریت دانش

دارای حداقل یک مسأله اصلی است اما مؤلفه مسائل مدیریت دانش و ارتباطات آن با سایر مؤلفه در این مدل ترسیم نشده است و به طور تلویحی لحاظ شده است. مقصود از مدیریت دانش در این مدل نظریه‌های مدیریت دانش و عرصه عمل مدیریت دانش و یا به عبارتی علم و عمل مدیریت دانش است که برای نشان دادن توأم بودن آنها، با هم در یک مستطیل خطچین مشخص شده‌اند.

اعتبار مدل

قضایای بسیط ۱۴ گانه جدول ۲ - که مبنای مدل ارائه شده در شکل ۳ می‌باشد، نه تنها با دلایل عقلی معتبر هستند بلکه با توجه به ادبیات مدیریت دانش نیز اعتبار دارند. این قضایا مستند به نظرات صاحب‌نظرانی است که از تحقیقات آنها استفاده شده و در ستون آخر جدول به متون مربوطه ارجاع شده است. این متون قبلاً توسط افراد ذیصلاح و خبرگان نیز داوری شده و در مجلات معتبر منتشر شده است. به منظور اطمینان بیشتر می‌توان پیرامون این مدل و قضایای آن، از خبرگان نیز نظرخواهی کرد. خبرگانی برای این کار مناسبند که با مبانی نظری مدیریت دانش آشنا و بر قلمرو مطالعات این رشته اشراف داشته باشند. این کار می‌تواند در تحقیقی مستقل دنبال شود.

قضایای ترکیبی استخراج شده از مدل

امکان ترکیب برخی از قضایای بسیط فوق و ایجاد گزاره‌های ترکیبی که مسأله تحقیق را به شکل واضحتری تبیین کنند وجود دارد. برخی از این قضایا و گزاره‌های ترکیبی عبارتند از:

- قضیه الف: مدیریت دانش به طور مستقیم از معرفت‌شناسی تأثیر می‌پذیرد و بر آن تأثیر می‌گذارد.
- قضیه ب: مدیریت دانش به واسطه تأثیرپذیری از پارادایم‌های کلان اجتماعی - تمدنی از معرفت‌شناسی تأثیر می‌پذیرد.
- قضیه ج: مدیریت دانش به واسطه تأثیرپذیری از نظریه‌های علوم مرتبط با خود از معرفت‌شناسی تأثیر می‌پذیرد.
- قضیه د: مدیریت دانش از پارادایم‌های خود که تحت تأثیر پارادایم‌های کلان اجتماعی - تمدنی هستند از معرفت‌شناسی تأثیر می‌پذیرد.
- قضیه ه: مدیریت دانش از نظریه‌های علوم مرتبط که تحت تأثیر پارادایم‌هایشان و پارادایم‌های کلان اجتماعی - تمدنی هستند، از معرفت‌شناسی تأثیر می‌پذیرد.

- قضیه و: عرصه عمل مدیریت دانش بر نظریه‌های آن و نظریه‌ها بر معرفت‌شناسی اثر می‌گذارند.

تجمیع قضایای مدل و بیان آن به صورت یک نظریه مقدماتی

با تجمیع قضایا و گزاره‌های استخراج شده از مدل می‌توان نتیجه این تحقیق را در قالب یک نظریه مقدماتی پیرامون تأثیرپذیری مدیریت دانش از معرفت‌شناسی بیان نمود. این نظریه مقدماتی به صورت زیر بیان می‌شود:

مدیریت دانش نه تنها مستقیماً تحت تأثیر معرفت‌شناسی است بلکه به طور غیرمستقیم به واسطه پارادایم‌های خود (که تحت تأثیر پارادایم‌های فکری مستقر در جوامع و تمدن‌ها هستند)، پارادایم‌های کلان تمدنی و نظریه‌های علوم مرتبط با خود (که تحت تأثیر پارادایم‌های خودشان و پارادایم‌های فکری مستقر در جوامع و تمدن‌ها هستند) از معرفت‌شناسی اثر می‌پذیرد. این تأثیرپذیری به صورت مبنایی و زیربنایی است به طوری که ممکن است دامنه تأثیر تغییر حتی در یک گزاره مبنای معرفت‌شناسی بر مدیریت دانش بسیار گسترده باشد و برخی از قضایای اصلی و نظریه‌های آن را متحول کند. زمانی که تعریف دانش، ارکان دانش و اقسام آن در یک نگرش معرفت‌شناختی با نگرش معرفتی‌شناسی دیگر متفاوت باشد، بدون شک نظراتی که در باره مدیریت این دانش ارائه می‌گردد متفاوت و متمایز از دیگری خواهد بود. علاوه بر این نه تنها عرصه عمل مدیریت دانش تحت تأثیر نظریه‌های آن است بلکه در این عرصه ظرفیت طرح سؤالات و مسائلی جدید و اساسی وجود دارد که پس از تئوریزه شدن می‌تواند موضوعات و مباحث جدیدی را در پاسخ به آنها برای معرفت‌شناسی ایجاد کند.

کاربرد اصلی مدل

کاربرد اصلی این مدل زمانی است که بخواهیم مبنای معرفت‌شناسی موجود در یک نظریه مدیریت دانش را با مبنای متفاوتی جایگزین کنیم. این مدل به ما این اطمینان را می‌دهد که اولاً این کار ممکن است و ثانیاً نباید از تغییرات گسترده‌ای که در آن نظریه مدیریت دانش به وجود می‌آید، نگران بود. تغییر در یک مبنای معرفت‌شناسی، تغییرات گسترده‌ای را در نظریه‌ای که از آن مبنا استفاده می‌کند به همراه دارد.

با توجه به مطلب فوق، این مدل زمینه اولیه برای تغییر مبنای معرفت‌شناسی مدیریت دانش موجود در علم مدرن و تمدن غرب را با مبنای معرفت‌شناسی‌های رقیب از جمله معرفت‌شناسی دینی آماده می‌کند و در صورت جایگزینی کلیه گزاره‌های معرفت‌شناختی که نظریه‌های مدیریت

دانش را تحت تأثیر خود قرار داده‌اند با مبانی رقیب، می‌توان به نظریه‌های جدیدی از مدیریت دانش که مبنای متفاوتی دارند، رسید.

نتیجه‌گیری و پیشنهادات

نتیجه این تحقیق که مسأله آن تبیین خط سیر تأثیرگذاری معرفت‌شناسی بر مدیریت‌دانش است، در قالب یک نظریه مقدماتی با عنوان تأثیرپذیری مدیریت دانش از تئوری دانش بیان شد. این نظریه مقدماتی از تجمیع قضایای مندرج در مدلی بدست آمد که مبنای آن گزاره‌های ساده‌ای است که به صورت پراکنده در ادبیات مدیریت دانش وجود دارد و مورد پذیرش صاحب‌نظران این قلمرو مطالعاتی قرار گرفته است. از آنجا که مؤلفه و روابط بین آنها از ادبیات معتبر استخراج شده، اعتبار قضایا و در نتیجه اعتبار مدل و نظریه مقدماتی حاصل تا حدودی تضمین شده است اما برای اطمینان بیشتر پیشنهاد می‌شود قضایای اولیه این مدل در معرض نظرخواهی خبرگان نیز قرار گیرد.

این مدل کاربردهای از جمله کاربرد در زمینه تغییر مبانی معرفت‌شناسی رشته مدیریت‌دانش و رسیدن به نظریه‌های جدید مدیریت‌دانش دارد. از این مدل می‌توان برای جایگزینی مبانی معرفت‌شناسی موجود در تئوری‌های مدیریت دانش با مبانی معرفت‌شناسی رقیب از جمله مبانی معرفت‌شناسی دینی استفاده کرد و نظریه‌های جدیدی که مبنای متفاوتی دارند، تأسیس کرد. نتیجه نهایی اینکه: در صورتی که مبانی معرفت‌شناختی و سایر مبانی فلسفی نظریه‌های یک رشته موجود در علم مدرن و تمدن غرب، با مبانی جدیدی که در سایر علوم و تمدن‌ها وجود دارد جایگزین شود می‌توان به نظریات جدیدی دست یافت. البته این کار در صورتی سودمند است که مسائل آن رشته نیز متناسب با مسائل موجود در تمدن موردنظر باشد تا بتواند نیازی از نیازهای آن تمدن را در عرصه راه‌حل‌های عملی مدیریت‌دانش - که امری وابسته به فرهنگ است، برآورده سازد.

پی‌نوشت:

۱. تدوین این نظریه در قالب رساله دکتری نویسنده مسئول مقاله پیگیری شده است.
۲. نظریه خام نظریه‌ای مقدماتی است که سازه‌های اصلی و روابط مفهومی آن در یک زمینه خاص توسط نظریه‌پرداز در قالب گزاره‌های مرتبط و منسجم بیان می‌شود و در طی زمان و پس از نقد و بررسی تکال می‌یابد. جهت اطلاع بیشتر درباره انواع نظریه‌ها رجوع کنید به (دانایی‌فرد، ۱۳۸۹)
۳. production of individual or personal knowledge
۴. sharing and use of knowledge in a collaborative context
۵. Factua knowledge, Practical knowledge, Tacit knowledge, and Technological knowledge

۶. Western Analytic tradition of philosophy

این سنت به فلسفه یونان باستان برمی‌گردد و تحت تأثیر فلاسفه‌ای مانند دکارت، هیوم و لاک تجربه‌گرای بریتانیایی، ایده‌آلیست آلمانی کانت و برخی از فلاسفه قرن بیستم مانند فرگه، راسل و ویتگنشتاین و فلسفه مدرن آمریکایی مانند کواپن، دیویدسون، کارپیک و رائلز است و در تقابل با سنتی است که در فلسفه به آن سنت قاره‌ای می‌گویند، سنت قاره‌ای از متفکرینی مانند نیچه، هگل، هایدگر، هوسرل، دریدا و لوین پیروی می‌کند. ریشه‌های این سنت فلسفی (قاره‌ای) نیز همانند سنت تحلیلی است اما ظاهراً، هم از نظر روش‌شناسی و هم از نظر نوع سؤالاتی که درگیر آن است، از آن انشعاب کرده است (Aarons, ۲۰۰۴).

۷. an individual's true, justified belief

۸. تعریف دانش از منظر رومیرون (۲۰۰۲): «اطلاعات در یک بافت یا زمینه (مربوط به قرائن) برای زایش فهمی مبتنی بر اقدام و قابل تعقیب در عمل»

۹. تعریف دانش از منظر دیون پورت و پروساک (۲۰۰۰): «دانش مخلوطی سیال از تجربیات، ارزش‌ها، اطلاعات زمینه‌ای (وابسته به قرائن) چهارچوب‌بندی شده، و بینش کارشناسی (مهارتی) است که چهارچوبی را برای ارزیابی و درهم آمیختن تجربیات و اطلاعات جدید فراهم می‌کند. دانش از ذهن آنان که می‌دانند سرچشمه گرفته و به کار بسته می‌شود. دانش، غالباً در سازمان‌ها نه تنها در مستندات و مخازن جاسازی شده بلکه در روال‌ها، فرآیندها، شیوه‌های عملی و نرم‌های سازمانی وجود دارد.»

۱۰. Knowledge is communal. Knowledge is activity-specific. Knowledge is distributed. Knowledge is cultural-historical.

۱۱. ریشه بحث‌های معاصر در معرفت‌شناسی به کارهای رنه دکارت و روش شکاکیت (skepticism) او برمی‌گردد. معرفت‌شناسی معاصر با تمرکز بر پرسش از موجه بودن دانش (justification of knowledge) در مواجهه با شکاکیت، قویاً از این سنت دکارتی پیروی می‌کند. به همین علت سؤالات در باره تولید دانش، و استفاده از آن و زمینه‌های دانش، موضوع جانبی برای اکثر تئوری‌پردازها در معرفت‌شناسی است.

۱۲. Knowledge as a social practice

۱۳. School of Information Management and Systems, Monash University

۱۴. Social Epistemology

۱۵. Sociology of Knowledge

۱۶. جامعه‌شناسی معرفت بر آن است که معرفت را جامعه‌شناسی کند، یعنی نشان دهد که چگونه انواع معرفت - یا دعوای معرفتی (Knowledge Claims) - به نحوی مرتبط با، یا تغذیه شده از، یا متأثر از، یا تقویم و تعیین شده توسط جامعه‌ای است که در آن روئیده و طرح شده‌است. معرفت‌شناسی اجتماعی بخشی از معرفت‌شناسی است و در پی برقرار کردن نوعی رابط میان معرفت یا همان دعوای معرفتی و جامعه است (زیباکلام، ۱۳۸۴، ص. ۳-۴). در زمینه فلسفه علم (فلسفه عمومی علم و فلسفه‌های مضاف به علوم)، «جامعه‌شناسی معرفت» و «معرفت‌شناسی اجتماعی» کارهای بسیار زیادی در حال حاضر توسط فلاسفه، به خصوص فلاسفه علاقمند به علوم اجتماعی و یا دانشمندان علوم اجتماعی علاقمند به مباحث فلسفی در حال انجام است. از یک طرف فیلسوفان و معرفت‌شناسان به نقش عوامل اجتماعی در فرآیند شکل‌گیری دانش و معرفت آگاه شده‌اند و دیگر شناخت را صرفاً فعالیتی ذهنی و فردی (چه از نوع فعال و سازنده و چه از نوع منفعل و آینه‌ای) تلقی نمی‌کنند و از طرفی جامعه‌شناسی معرفت در حال حاضر یکی از شاخه‌های مهم جامعه‌شناسی به حساب می‌آید که مورد توجه دانشمندان علوم اجتماعی است (داوری، آزدری‌زاده، و کافی، ۱۳۹۰، ص. ۱۵-۱۶).

۱۷. هر چند نمی‌توان بین گفتمان و پارادیم تفاوتی اساسی در نظر گرفت اما می‌توان گفت: گفتمان‌ها مرزهای درهم تنیده‌تری در درون هم دارند و نمی‌توان به طور صریح بین آنها خط‌کشی کرد اما پارادیم‌ها در بسیاری از موارد

کاملاً از یکدیگر متمایزند و حتی ممکن است به طور صریح در مقابل هم قرار گیرند. توجه به این نکته مهم است که کانون مرکزی گفتمان‌ها نیز با یکدیگر متفاوت است اما مرزهای آنها درهم تنیده است.

۱۸. Computing Paradigm

۱۹. Organic Paradigm

۲۰. Objectivist Perspective

۲۱. The practice-based perspective on knowledge

۲۲. مکاتب تکنوکرات مدیریت‌دانش سه دسته‌اند: مکتب سیستم‌ها، مکتب نقشه‌کشی، مکتب مهندسی. مکاتب اقتصادی مدیریت‌دانش در واقع همان مکتب تجاری است. مکاتب رفتاری مدیریت‌دانش نیز سه دسته‌اند: مکتب سازمانی، مکتب فضایی و مکتب استراتژیک (Earl, ۲۰۰۱). سه مکتب از این مکاتب یعنی مکتب اقتصادی، مکتب سازمانی و مکتب استراتژیک توسط گاتشاک (۲۰۰۵) در کتاب استراتژی‌های مدیریت‌دانش به طور کامل تحلیل شده‌اند. از نظر او رویکردهای مدیریت‌دانش به چشم‌انداز مدیریت وابسته است. چشم‌انداز مبتنی بر اطلاعات، چشم‌انداز مبتنی بر تکنولوژی و چشم‌انداز مبتنی بر فرهنگ نسبت به مدیریت با هم متمایز هستند و رویکردهای متفاوتی را در مدیریت‌دانش به دنبال دارند (Gottschalk, ۲۰۰۵).

۲۳. Community KM Model

۲۴. در این استراتژی دانش چیزی است که بطور ذاتی به یک نفر (شخص) گره خورده، شخص است که آن را ایجاد کرده و اساساً از طریق ارتباط نفر به نفر (شخص به شخص) آن را به اشتراک می‌گذارد. غرض اولیه کامپیوترها در استراتژی شخصی‌سازی تسهیل ارتباطات بین افرادی صاحب دانش می‌باشد، نه ذخیره‌سازی، دسته‌بندی، یا کدگذاری و تدوین دانش.

۲۵. این استراتژی بر استفاده از تکنولوژی اطلاعات برای تدوین (کدگذاری) و ذخیره دانش متمرکز است.

۲۶. این موضوع با نظر هانسن و همکاران (۱۹۹۹) و پاسترناک و ویس‌سیو (۱۹۹۸) در باره وضعیت مدیریت دانش که آن را به «جوجه‌ای که تازه بال و پر در آورده و آماده پرواز است (Fledgling)» تشبیه کرده‌اند، سازگار است. به تعبیر تی‌سوکاس و وی‌لادی میرو (۲۰۰۱)، این جوجه تازه بال و پر، هنوز راه درازی در پیش دارد. در این خصوص، پاسترناک و ویس‌سیو (۱۹۹۸) نتیجه گرفته که «مدیریت دانش به عنوان یک دیسپلین (رشته علمی) هنوز در دوران طفولیت به سر می‌برد و بسیاری از مفاهیم آن هنوز در حال رشد و نمو است. در حقیقت، قلمرو مدیریت دانش، هنوز به میزان زیادی درگیر تغییر و تکامل و دگرگونی (انقلاب) خواهد داشت.»

۲۷. تامس کوهن مدعی است حیات هر رشته، از حالت پیش علم آغاز می‌شود و سپس به حالت علم نرمال منتقل می‌شود و در مجموع هر رشته ممکن است چهار حالت پیش علم، علم نرمال تک‌پارادایمی (از نظر کوهن، این حالت مرسوم است)، علم نرمال چندپارادایمی (از نظر کوهن، این حالت مواقع نادری اتفاق می‌افتد) و انقلاب (یا انتقال پارادایمی) را تجربه کند.

۲۸. روش‌شناسی علاوه بر تأثیرپذیری از موضوع تحقیق، متأثر از مبانی معرفت‌شناسی (طبایعاتی، ۱۳۹۱) و مفروضات زیربنایی در باره دانش است. تأکید بیش از حد بر متدولوژی‌ها و ترکیب آنها بدون توجه به مبانی معرفت‌شناسی و مفروضات زیربنایی، آفتی است که قلمرو مطالعات مدیریت‌دانش وجود دارد. بررسی این موضوع نیاز به تحقیقی مستقل دارد.

۲۹. the normative, the interpretive, the critical, and the dialogic

۳۰. Object or Asset, Mind, Commodity, and Discipline

۳۱. تعداد معدودی از پژوهشگران سیستم‌های اطلاعات که در زمینه مدیریت‌دانش پژوهش می‌کنند، در برنامه‌های پژوهشی خود با گفتمان‌های انتقادی و محاوره‌ای سروکار دارند، البته شاید تحقیقات بیشتری در این گفتمان‌ها وجود داشته باشد اما ژورنال‌های معدودی وجود دارد که این گفتمان‌ها را نشر دهد.

۳۲. سؤال کلیدی مطرح توسط دیتز در این بُعد عبارت است از: «مفاهیم تحقیق از کجا و چگونه به وجود آمده‌اند؟»
 ۳۳. محور معرفت‌شناسی چارچوب باریل و مورگان بر تعریف دانش متمرکز است. دو سؤال که در اینجا مطرح است عبارتند از: دانش چیست؟ دانش چه موقع هست؟^۱ ('when is knowledge?' and 'what is knowledge?')
 این دو سؤال، معرفت‌شناسی دوگانه‌گرایی را از معرفت‌شناسی دوگانی متمایز می‌کند. سؤال دوم ارزش زیادی در مطالعات مدیریت دانش دارد و پدیده مورد بررسی را در شبکه‌ای از کاربرپذیری و اقدام قرار می‌دهد. سؤال از «چه موقع» معرفت‌شناسی شیوه عمل (epistemology of practice) را منعکس می‌کند و حال آنکه سؤالات از «چه» ناظر بر معرفت‌شناسی تصرف و دارایی (epistemology of possession) است. دوگانه‌گرایی متضمن تفکر یا این/ یا آن (either/or thinkin) است اما دوگانی متضمن تفکر هم این/هم آن (both/and thinking) است.

۳۴. Dualism versus Duality

۳۵. Duality

۳۶. Dualism

۳۷. Dissensus

۳۸. Dialogic (Post Modern) Discourse

۳۹. Critical Discourse

۴۰. Consensus

۴۱. Costructivist (Interpretive) Discourse

۴۲. Neo-Functionalist (Positivist or Normative) Discourse

۴۳. knowledge economy, knowledge alliance, knowledge culture, knowledge organization, knowledge infrastructure, and knowledge equity

۴۴. اولین دسته، تئوری‌هایی است که در مورد فرهنگ‌سازمانی است، برای مثال دانش‌ضمنی و دانش مقوله‌بندی شده (صریح)، که در توسعه مفهوم فرهنگ‌دانش بکار برده می‌شوند. دومین دسته، تئوری‌های ساختارسازمانی است که برای توسعه ساختارهای سازمانی‌دانشی ایده‌آل استفاده می‌شوند. سومین دسته، کارهای انجام شده در رفتار سازمانی است که از تئوری‌های نوآوری، یادگیری و حافظه حمایت می‌کنند و منجر به مفاهیم جدید مدیریت‌دانش در رابطه با خلق و کدگذاری‌دانش می‌گردند. چهارمین دسته از تئوری‌های مرتبط با فرآیند، کارهای انجام شده در زمینه سیستم‌های مبتنی بر دانش (در رشته هوش مصنوعی) که منجر به تئوری‌هایی در مورد زیرساخت‌های پشتیبان دانش می‌گردد.

۴۵. Encyclopedia of knowledge management

۴۶. برخی از این تأثیرات که زمینه ارائه مدل تأثیر معرفت‌شناسی بر مدیریت‌دانش را فراهم می‌کند عبارتند از: تأثیر مستقیم معرفت‌شناسی بر مدیریت‌دانش از طریق تعریف دانش و طبقه‌بندی آن؛ تأثیر معرفت‌شناسی بر پارادیم‌های کلان موجود در یک تمدن و تعیین برخی از مفروضات زیربنایی آن؛ تأثیر پارادیم‌های کلان بر پارادیم‌های رشته مدیریت‌دانش و تعیین برخی از مفروضات اساسی آن؛ تأثیر غیرمستقیم معرفت‌شناسی از طریق علوم مرتبط با مدیریت‌دانش بر نظریه‌های مدیریت‌دانش؛ تأثیر نظریه‌های مدیریت‌دانش بر عمل مدیریت‌دانش؛ تأثیر مدیریت‌دانش بر معرفت‌شناسی.

منابع:

- دانائی‌فرد، ح. (۱۳۸۹). نظریه‌پردازی: مبانی و روش‌شناسی‌ها. تهران: سازمان مطالعه و تدوین علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
- داوری، ع.، آژدری‌زاده، ح.، و کافی، م. (۱۳۹۰). جامعه‌شناسی معرفت: جستاری در تبیین رابطه ساخت و کنش اجتماعی و معرفت‌های بشری. (م. توکل، تدوین)، قم، ایران: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- زیباکلام، س. (۱۳۸۴). معرفت‌شناسی اجتماعی: طرح و نقد مکتب ادینبورا (الإصدار اول). تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
- طباطبائی، م. ح. (۱۳۹۱). اصول فلسفه و روش رئالیسم جلد اول. تهران: انتشارات صدرا.
- کوهن، ت. ا. (۱۳۸۳). ساختار انقلاب‌های علمی. (ع. طاهری، مترجم) تهران: نشر قاصه.
- بوریل گ.، و مورگان گ. (۱۳۸۶). نظریه‌های کلان جامعه‌شناختی و تجربه و تحلیل سازمان: عناصر جامعه‌شناختی حیات سازمانی. (محمدتقی نوروزی، المترجمون) تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت) و مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- موسی‌خانی، م.، مانیان، م.، اخگر، ب.، جوادی‌آملی، م. و نعمتی شمس‌آباد، ح. (۱۳۹۳). مدیریت دانش دین‌بینان: طرح مسأله مدیریت دانش در تمدن دینی. اسلام و مدیریت، ۱-۴۲.
- نعمتی شمس‌آباد، ح. (۱۳۹۳). تبیین مبانی نظری مدیریت دانش: برگرفته از قرآن حکیم و مکتب اهل بیت (ع). رساله دکتری، تهران: دانشگاه-تهران، دانشکده مدیریت، گروه مدیریت فناوری اطلاعات.
- Aarons, J. (۲۰۰۴). From Philosophy to Knowledge Management and Back Again. Federal Knowledge Working Group (KMWG). wiki . NASA. Retrieved ۲۰۱۲, from <http://wiki.nasa.gov/cm/>: [http://wiki.nasa.gov/cm/Federal Knowledge Working Group \(KMWG\).wiki/۱۰۰۱۸۶۷ main_Aarins J ۲۰۰۴.pdf](http://wiki.nasa.gov/cm/Federal Knowledge Working Group (KMWG).wiki/۱۰۰۱۸۶۷ main_Aarins J ۲۰۰۴.pdf)
- Baskerville, R., & Dulipovici, A. (۲۰۰۶). The theoretical foundations of knowledge management. Knowledge Management Research & Practice , ۴, ۸۳-۱۰۵.
- Davenport, T. H., & Prusak, L. (۲۰۰۰). Working Knowledge: How organizations manage what they know. Boston, MA: Harvard Business School Press.
- Deetz, S. (۱۹۹۶). Describing Differences in Approaches to Organization Science: Rethinking Burrell and Morgan and Their Legacy. Organization Science, ۷(۲). ۲۰۷-۱۹۱.
- Earl, M. (۲۰۰۱). Knowledge Management Strategies: Toward a Taxonomy. Journal of Management Information Systems , ۲۳۳-۲۱۵.

- Gottschalk, P. (۲۰۰۵). Strategic knowledge management technology. Hershey: Idea Group Publishing.
- Hazlett, S.-A., McAdam, R., & Gallagher, S. (۲۰۰۵). Theory Building in Knowledge Management: In Search of Paradigms. *Journal of Management Inquiry*, ۱۴(۱), ۴۱-۳۱.
- Hislop, D. (۲۰۰۹). Knowledge Management in Organizations: A Critical Introduction. OUP Oxford: Oxford University Press.
- Iivari, J. (۲۰۰۰). Reflections on the Role of Knowledge Management in information Economy. In I. B. Linger (Ed.), Australian Conference for Knowledge Management and Intelligent Decision Support. Melbourne, Australia: Knowledge Management for Information Communities.
- Jennex, M. E. (۲۰۰۸). Current issues in knowledge management .IGI Global.
- Kakabadse, N. K., Andrew, K., & Alexander, K. (۲۰۰۳). Reviewing the knowledge management literature: towards a taxonomy. *Journal of Knowledge Management*, ۷(۴), ۷۵-۹۱.
- Lam, A. (۲۰۰۰). Tacit Knowledge, Organizational Learning and Societal Institutions: An Integrated Framework. *Organization Studies*, ۲۱, ۵۱۳-۴۸۷.
- Nonaka, I., & Takeuchi, H. (۱۹۹۵). The Knowledge-creating Company: How Japanese Companies Create the Dynamics of Innovation. OUP USA: Oxford University Press.
- Rumizen, M. (۲۰۰۲). The Complete Idiot's Guide to Knowledge Management. Hemel Hempstead: Prentice Hall.
- Schultze, U., & Leidner, D. E. (۲۰۰۲). Studying knowledge management in information systems research: discourses and theoretical assumptions .MIS Quarterly, ۲۶(۳), ۲۴۲-۲۱۳.
- Schultze, U., & Stabell, C. (۲۰۰۴). Knowing What You Don't Know? Discourses and Contradictions in Knowledge Management Research. *Journal of Management*.
- Schwartz, D. G. (۲۰۰۶). Encyclopedia of Knowledge Management. London: Idea Group Reference.
- Stankosky, M. (۲۰۰۵). Creating the Discipline of Knowledge Management: The Latest in University Research. (M. Stankosky, Ed.) Elsevier Inc.

- Sveiby, K.-E. (۱۹۹۴). Towards a Knowledge Perspective on Organisation. Doctoral Dissertation: Department of Business Administration University of Stockholm.
- Van Gigch, J., & Pipino, L. L. (۱۹۸۶). In search of paradigm for information systems. *Future Computer Systems*, ۱(۱), ۹۷-۷۱.
- Wallace, D. P. (۲۰۰۷). *Knowledge Management: Historical and Cross-Disciplinary Themes*. Westport: Libraries Unlimited Knowledge Management Seriesiii.